مجلس دوّم: علی، زینت‌بخش تاریخ و شریعت اسلام و قوام نبوّت پیغمبر

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشّیطانِ الرّجیم

بسم اللَه الرّحمن الرّحیم‌

بارئِ الخَلائِقِ أجمَعینَ، باعِثِ الأنبیاءِ وَ المُرسَلینَ

وَ الصَّلاةُ وَ السَّلامُ علیٰ أشرَفِ السُّفَرَاءِ المُکَرَّمینَ،

خاتَمِ الأنبیاءِ وَ المُرسَلین، حَبیبِ إلٰهِ العالَمین؛ أبی‌القاسِمِ مُحَمَّد

و علیٰ آلِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ

وَ لَعنَةُ اللَه علیٰ أعدائِهِم أجمَعینَ، مِنَ الآنَ الیٰ قیامِ یومِ الدّین

 قالَ اللَه الحَکیمُ فی کتابِهِ الکریم:

﴿ثُمَّ أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَيۡنَا مِنۡ عِبَادِنَا فَمِنۡهُمۡ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ وَمِنۡهُم مُّقۡتَصِدٞ وَمِنۡهُمۡ سَابِقُۢ بِٱلۡخَيۡرَٰتِ بِإِذۡنِ ٱللَهِ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَضۡلُ ٱلۡكَبِيرُ﴾.[[1]](#footnote-1)

## بیانی در نحوۀ تحقّق معجزات توسّط انبیا

 همۀ معجزات و کراماتی که به دست انبیا صورت می‌گیرد به اذن خداست؛ ولیکن از اراده و اختیار آن پیغمبر خارج نیست، اراده و اختیار آن پیغمبر به اراده و اختیار خداست و به اختیار و ارادۀ خود، آن معجزه را صورت می‌دهد؛ عیناً مانند ما که بعضی از افعال را انجام می‌دهیم، این فعل هم به ما نسبت دارد و هم به خدا نسبت دارد؛ به ما نسبت دارد چون به اراده و اختیار از ما سر زده است، به خدا نسبت دارد چون این اراده و اختیار و این قدرت به امر و اذن پروردگار است و اگر امر و اذن پروردگار نباشد، چنین کاری هم از ما صورت نمی‌گیرد. بنابراین معجزاتی که پیغمبران دارند، خداوند علیّ أعلیٰ به آنها چنین سیطره و قدرتِ نفسانی‌ای داده تا به اذن پروردگار اراده کنند تا آن معجزه و کرامت در خارج صورت ‌گیرد.

 پیغمبر اکرم که اشاره کردند و ماه دو نیم شد[[2]](#footnote-2) یا سایر معجزات حضرت، از این قبیل نبوده که پیغمبر دعایی کنند و خداوند آن دعا را مستجاب کنند، آن استجابت از ناحیۀ نفس پیغمبر جدا نبوده؛ بلکه به امر پروردگار و به اذن پروردگار، خود پیغمبر اشاره فرمود و ماه دو نیم شد. حضرت عیسی بن مریم در قرآن مجید می‌‌فرماید:

﴿أُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ بِإِذۡنِ ٱللَهِ﴾؛ «من مردگان را زنده می‌کنم به اذن خدا.»

﴿وَأُبۡرِئُ ٱلۡأَكۡمَهَ وَٱلۡأَبۡرَصَ﴾؛[[3]](#footnote-3) «و کور مادرزاد را شفا می‌دهم به اذن خدا، و مرض پیسی را شفا می‌دهم به اذن خدا.»

 «من شفا می‌دهم به اذن خدا»، این یک مسئله‌ای است.

 بنابراین تمام معجزاتی که از انبیا صورت گرفته عیناً مانند افعالی که ما انجام می‌دهیم و به ما نسبت دارد، آن معجزات هم به آنها نسبت دارد؛ این افعال کوچک و محدود، به ما موجودات کوچک و محدود نسبت دارد، و آن افعال خارق‌العاده و معجزه و بزرگ، به آن ارواح طیّبه و مقدّسه و نفوس زکیّه‌ای که در اثر مجاهده و عنایات پروردگار چنین قابلیّتی را پیدا کرده‌اند، نسبت دارد.

## هر پیغمبری خصوصیّات روحیِ خاصِّ خود را دارد

 تمام انبیایی که از طرف پروردگار آمده‌اند با اینکه هریک از آنها دارای مقام توحید بوده‌اند و همه از ناحیۀ خدا آمده‌اند و همه در مأموریّت خود صادق بوده‌اند و همۀ آنها معصوم بوده‌اند، ولیکن در عین حال هریک از آنها یک تمایز و تشخّصی دارد دون دیگری؛ حضرت موسیٰ یک خصوصیّتی دارد، حضرت عیسیٰ یک خصوصیّتی دارد، حضرت نوح یک خصوصیّتی دارد، حضرت اسماعیل و اسحاق هر کدام خصوصیّتی دارند و معجزاتی که به دست آنها صورت گرفته، با آن خاصّۀ روحی آنها تناسب مستقیم دارد.[[4]](#footnote-4) این از یک طرف.

 از طرف دیگر، خداوند علیّ ‌أعلیٰ، برای هر کدام از پیغمبران، یک مجاهده و ابتلایی معیّن فرموده که هیچ پیغمبری از این قاعده استثنا نشده است؛ حضرت ابراهیم امتحانات عجیبی داشت، حضرت نوح چه امتحان‌های بزرگی داشت، حضرت هود، حضرت صالح، حضرت شعیب، حضرت اسحاق، حضرت یعقوب، حضرت اسماعیل، هر کدام از اینها به ابتلائاتی مبتلا شدند که آن ابتلائات، هم با خاصّۀ نفسانی آنها مرتبط است و هم با معجزاتی که به دست آنها صورت گرفته است نسبتی دارد، اینها همه یک طرف.

## تجمیع تمام خصوصیّات و کمالات انبیا در پیغمبر اکرم

 از طرف دیگر، پیغمبر اکرم ما حائز مقام مقدّس خاتم الأنبیاء و المرسلین، و جامع تمام خصوصیّاتی بوده است که در تمام انبیای سلف بوده است، هم از نقطۀ نظر علم، هم از نقطۀ نظر ابتلائات و هم از نقطۀ نظر معجزات؛ چون پیغمبر اکرم مقام جامعیّت دارند و این عنوان «خاتم النّبیّین» یک عنوان تشریفاتی و لقب اضافی و خارجی نیست، بلکه حکایت می‌کند از یک خاصّۀ نفسانی که آن خاصّه موجب آن شده است که بر تمام انبیا سبقت بگیرد و شفیع همۀ پیغمبران، پیشِ خدا گردد:

﴿فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۢ بِشَهِيدٖ وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَـٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا﴾.[[5]](#footnote-5)

 بنابراین هر اسمی که هر پیغمبری داشت به نحو أتم و أکمل در پیغمبر بود، هر معجزه‌ای که هر پیغمبر داشت به نحو أتم و أکمل در پیغمبر بود و هر ابتلا و زحمت و نگرانی و مصیبتی که برای هر پیغمبر بود، به نحو أعلا و أتم برای پیغمبر ما بود؛ که فرموده است:

ما أُوذِیَ نَبیٌّ مِثلَ ما أُوذیتُ؛[[6]](#footnote-6) «هیچ پیغمبری به اندازۀ من شکنجه و آزار و صدمه و اذیّت ندیده است!»

 و این لازمۀ آن سیر و آن مقامی است که اختصاص به خود آن حضرت دارد.

## انتقال حقیقت مقام پیغمبر به امیرالمؤمنین علیه السّلام

 این مقام نبوّت ـ نه به عنوان نبوّت، بلکه حقیقت آن مقام ـ منتقل شد به امیرالمؤمنین علیه السّلام. او سیِّدُ النّبیّین است، این سیِّدُ الوصیّین؛ او سیِّدُ المُرسَلین است، این سیِّدُ الأولیاء و المتّقین و إمام الموحِّدین. و این مقام امیرالمؤمنین نیز مقام تشریفاتی نیست، امیرالمؤمنین مانند یکی از افراد دیگر بشر نیست که به او یک سِمَتی داده باشند؛ جَعَلتُک إمامًا: «من تو را امام قرار دادم!» او هم بگوید: «چشم!» نه! یک خاصیّتی است در نفس، یک سعه‌ای است، یک کمالی است، یک مجاهده‌ای است، یک عالَمی است که لازمۀ آن عالَم، وصول به این درجه است که برای هریک از افراد بشر که دارای آن کمال و مزیّت نیستند وصول به این درجه و مرتبه محال است.

 آن عنایتی که از طرف پروردگار شد و امیرالمؤمنین را وصیّ این پیغمبر آخرالزّمان قرار داد ـ که تا روز قیامت تمام افراد امّت باید از آن حضرت تبعیّت کنند و زیر لوای آن حضرت باشند ـ عنوان تشریفاتی نیست؛ بلکه سعۀ روحی است که همۀ افراد را در خود گرفته و از مقام ملکوت أعلیٰ، فیض ربّانی می‌گیرد و به عالم وجود می‌رساند. لذا روایاتی که دربارۀ امیرالمؤمنین علیه السّلام از پیغمبر اکرم وارد شده بسیار روایات عجیبی است.

 در یک سفر که مؤمنین برای غزوه‌ای حرکت کردند و امیرالمؤمنین علیه السّلام با آنها بود، وقتی که اصحاب از آنجا مراجعت کردند شکایت امیرالمؤمنین را پیش پیغمبر آوردند که علی در تمام نماز‌هایی که در این سفر می‌خواند بعد از حمد، سورۀ توحید را می‌خواند! سورۀ ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَهُ أَحَدٌ﴾[[7]](#footnote-7) را می‌خواند! حضرت فرمودند:

دَعُوا عَلیًّا فَإنَّ عَلیًّا مَمسوسٌ فی ذاتِ اللَه؛[[8]](#footnote-8) «(چه می‌گویید راجع به علی؟!)

دست از علی بردارید، علی خدازده شده، خدا را مس کرده است.»

 یعنی علی دیوانۀ خداست، علی فانی در ذات خداست، حساب او غیر از حساب دیگران است و هیچ عیب و مذمّتی به دامان او نمی‌نشیند، او خود صاحب ولایت و نگاهدار و پاسدار دین و شریعت و قرآن است.

## تَصَلُّب امیرالمؤمنین علیه السّلام در دین

 باز در قضیّه‌ای دیگر آمدند پیش پیغمبر و از امیرالمؤمنین سعایت کردند، پیغمبر خیلی بدشان آمد، آمدند در مسجد و خطبه‌ای خواندند، فرمودند:

أیُّها النّاس لا تَسُبّوا عَلیًّا، فَإنَّ عَلیًّا لَأخشَنُ فی ذاتِ اللَه؛[[9]](#footnote-9)و[[10]](#footnote-10) «دست از علی بردارید! افکار شما به مقامات علی نمی‌رسد، فکر بلندپرواز شما به کوچک‌ترین درجه از درجات علی نمی‌رسد، علی در ذات خدا محکم شده و متصلّب شده و از تمام درجات و مقاماتی که برای مؤمنین فرض می‌شود عبور کرده و از تمام بهشت‌ها گذشته و از تمام أسماء و صفات الهی عبور کرده، رفته و در حرم پروردگار نشسته است.»

 در روایت دیگر داریم:

...مَخشونٌ فی ذاتِ اللَه؛[[11]](#footnote-11) «یعنی چنان در ذات پروردگار فانی شده و در این فنا

متصلّب و محکم و قرص است که هیچ بادی، هیچ زلزله‌ای، هیچ طوفان و صاعقه‌ای قابل تکان دادنِ هیچ مرحله‌ای از مراحل امیرالمؤمنین علیه السّلام نیست.»

 در روایاتی که تمام سنّی‌ها نقل کرده‌اند و شیعه هم نقل کرده وارد است که پیغمبر به کرّات و مرّات دست می‌زد پشت کتف امیرالمؤمنین علیه السّلام و می‌فرمود:

## هفت فضیلت از امیرالمؤمنین علیه السّلام

یا عَلِیٌ! إنَّ فیکَ سَبعَ خِصالٍ لا یُحاجُّکَ بهِ أحَدٌ یَوم القیامة: أنتَ أوَّلُ المؤمِنینَ باللَه إیمانًا، وَ أوفاهُم بِعَهدِ اللَه، وَ أقوَمُهُم بِأمرِاللَه، وَ أرأفُهُم بِالرَّعیَّة، وَ أقسَمُهُم بِالسَّویَّة، وَ أعلَمُهُم بِالقَضیَّة، وَ أعظَمُهُم مَزیَّةً یَومَ القیامَة.[[12]](#footnote-12)

«ای علی! در تو هفت خصلت هست که احدی از اوّلین و آخرین با این هفت خصلت و با یکی از این هفت خصلت در روز قیامت در پیشگاه پروردگار، نمی‌تواند با تو برابری کند:

اوّل: اینکه اوّلین کسی هستی که به خدا ایمان آورده‌ است! (نه اوّل کسی هستی که از امّت من به خدا ایمان آورده‌ای؛ بلکه اوّل کسی هستی که در عالم کون و خلقت، نه در عالم زمان و تدریج؛ بلکه در عالم دهر و سرمد و آنجایی که پروردگار نور مقدّس تو را خلق کرد، اوّلین شعاعی هستی که به پروردگار ایمان داری و تمام افرادی که ایمان آورده‌اند زیر لوای تو هستند.) دوّم آنکه: به عهد خدا از همۀ افراد با وفاتری! سوّم آنکه: به امر خدا از همۀ افراد پابرجاتر و ثابت‌قدم‌تر و محکم‌تری! چهارم اینکه: محبّت و لطف و رأفتت به رعیّت و امّت از همۀ افراد بیشتر است! پنجم آنکه: از نقطۀ نظر عدالت و قسمت بالسّویه از تمام افراد أعدل و شایسته‌تری! ششم آنکه: در بین محاکمات و مراجعات از تمام افراد، قضاوتت عالی‌تر و

راستین‌تر است! هفتم آنکه: در روز قیامت و در پیشگاه پروردگار، اجر و مقام و عظمت تو از همۀ افراد بیشتر است.»

 پیغمبر نمی‌‌فرماید «تو بهترین افراد از این امّت هستی!» می‌فرماید: «در روز قیامت هیچ‌کس به پایۀ تو نمی‌رسد، به‌واسطۀ هفت خصلتی که داری.»

 این را سنّی‌ها نقل کرده‌اند. یکی از کتب معتبرۀ اهل تسنّن که همه به آن اعتماد دارند، حلیة الأولیاء است که برای ابونعیم اصفهانی است. این مرد سنّی مذهب ده جلد کتاب نوشته به نام حلیة الأولیاء، و انصافاً کتابی است که در بسیاری از مواضع، مصدرِ برای تخریج احادیث واقع می‌شود. مرد بزرگی است و چندین صد سال از مرحوم مجلسی جلو بوده و جدّ أعلای مرحوم مجلسی است. ابو‌نعیم اصفهانی این روایت را در کتاب خود نقل می‌کند، مضافاً به کتب دیگری که از اهل تسنّن در دست است.

## سه مرتبه از مراتب پیغمبر که به امیرالمؤمنین علیه السّلام به ارث رسیده

 لذا در امیرالمؤمنین علیه السّلام این سه مرتبه دیده می‌شود: هم علمش از همه بیشتر و غزیرتر و فراوان‌تر بود، حتّی نسبت به انبیا؛ و هم ابتلائاتش از همۀ انبیا شدیدتر بود، به مقتضای ارثی که از پیغمبر برده بود؛ و هم معجزات و کراماتش از همۀ انبیا عجیب‌تر و غریب‌تر بود، باز بر اساس ارثی که از پیغمبر برده است. پس امیرالمؤمنین علیه السّلام از سه ناحیه از پیغمبر اکرم ارث برده است: یکی در علم، یکی در ابتلائات و مصائب و یکی در ظهورات و بروزات، که به‌عنوان معجزه و کرامات تعبیر و تفسیر می‌شود.[[13]](#footnote-13)

 ابن‌ابی‌الحدید شارح معتزلیِ سنّی‌مذهب در شرح نهج البلاغه،[[14]](#footnote-14) و باز عین این مطلب را فخر رازی، این سنّی متعصّب، در تفسیر خود[[15]](#footnote-15) می‌گوید:

امیرالمؤمنین علیه السّلام درِ خیبر را از جا کَند و مسافتی به دور انداخت و آن در را پل برای عبور لشکر قرار داد که بیایند و از در قلعه بالا بروند و در

خود قلعه فرود بیایند. بعد از اینکه در را آنجا انداخت، چهل و چهار نفر از مردان قوی از اصحاب رسول خدا آمدند و نتوانستند آن در را تکان بدهند.[[16]](#footnote-16)

 بعد این دو نفر که می‌خواهند به تعبیرات خودمانی آن علم ملکوتی را یک تفسیر و تعبیری کرده باشند، می‌گویند:

علی در آن‌وقت از عالم بشریّت منخلع شده بود و چنان غرق انوار پروردگار بود که به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه از قوای مادّی و بشری استخدام نکرد و برای قلع این در از آنها استفاده ننمود؛ علی در را به قوّۀ روحانی و ملکوتی کَند![[17]](#footnote-17)

 و شاهد می‌آورند یکی از فرمایشات خود آن حضرت را که فرمود:

ما قَلَعتُها بِیَدٍ بَشَریَّةٍ وَلَکِن قَلَعتُها بِیَدٍ مَلَکوتیةٍ؛[[18]](#footnote-18) «من این در را به قدرت بشری نکندم؛ بلکه به قدرت ملکوتی کندم.»[[19]](#footnote-19)

 گرچه حرف اینها درست است؛ ولی حقیقت مطلب به همین‌جا منتهی نیست، مطلب از اینجا عالی‌تر است، مطلب در اینجا این است که امیرالمؤمنین غرق در انوار خداست؛ فعلش فعل خداست، قبض و بسطش قبض و بسط خداست، رؤیت و إبصارش إبصار خداست، سمعش سمع خداست، کارش کار خداست! چگونه پیغمبر اشاره می‌کند و ماه بر فراز آسمان دو نیم می‌شود؟ کندن در قلعۀ خیبر که از دو نیم کردن ماه بر فراز آسمان مشکل‌تر نیست! این ارادۀ الهی است که از دریچۀ نفس مقدّس آن حضرت طلوع کرده و این فعل را در خارج به ظهور آورده است؛ لذا پیغمبر فرمود:

## فضیلتی دیگر از امیرالمؤمنین علیه السّلام

یا علیُّ! لَولا مَخافَةُ أن تَقولَ فیکَ طَوائِفُ مِن اُمَّتی ما قالَتِ النَّصاریٰ فی عیسَی بنِ مَریَمَ لَقُلتُ فیکَ مَقالًا لا تَمُرُّ بِمَلاءٍ مِنَ النّاسِ إلّا أخَذوا التُرابَ من تَحتِ قَدَمَیک یَستَشفونَ بِه‌.[[20]](#footnote-20)

«ای علی! اگر من از طائفه‌ای از امّت خودم نمی‌ترسیدم که دربارۀ تو بگویند آنچه را نصاریٰ دربارۀ عیسی بن مریم می‌گویند که خداست، دربارۀ تو جمله‌ای می‌گفتم که بعد از آن جمله، از هیچ گروهی از میان مسلمان‌ها عبور نمی‌کردی الاّ اینکه خاک زیر کفش تو را می‌ربودند برای استشفاءِ به آن.»

## تکفین و تدفین جناب سلمان توسّط امیرالمؤمنین علیه السّلام

 ابن‌شهرآشوب روایت می‌کند از جابر بن عبداللَه انصاری که می‌گوید: نماز صبح را در مسجد پیغمبر با امیرالمؤمنین علیه السّلام خواندیم، امیرالمؤمنین بعد از نماز رو کرد به ما و به ما تسلیت داد:

آجَرَکم اللَه علیٰ موتِ أخیکُم سَلمانِ؛[[21]](#footnote-21) «خدا بر مردن برادر شما سلمان، به شما اجر دهد.»

 سلمان در مدائن است، مدائن کنار بغداد است و از آنجا تا مدینه قریب سه هزار کیلومتر مسافت است. با وسایل موتوری چند روز راه است، با شتر که باید یک ماه حرکت کنند. سلمان استاندار مدائن است و مرد زاهد و عابد و حجّت خدا در میان آن سرزمین است.

 امیرالمؤمنین علیه السّلام رو کردند به اصحاب و آنها را به مردن سلمان تعزیت دادند. بعد جابر بن عبداللَه انصاری می‌گوید که امیرالمؤمنین دِراعۀ (جلیقه) پیغمبر را پوشید و چوب دستِ (قضیب) پیغمبر را در دست گرفت و شمشیر پیغمبر را حمایل کرد و عمامۀ پیغمبر را به سر بست و روی ناقۀ عضباء (شتر پیغمبر) سوار شد و به قنبر فرمود: «دستت را به من بده و از یک تا ده بشمار!»

 قنبر می‌گوید: از یک تا ده شمردیم، در مدائن کنار خانۀ سلمان بودیم!

 زاذان ـ رفیق و هم‌صحبت سلمان فارسی، از دوستان و مؤمنین و پرستار و مراقب حال او ـ می‌گوید:

 سلمان دارد از دار دنیا می‌رود، من گفتم: ای سلمان! اگر از دار دنیا بروی چه کسی تو را غسل می‌دهد؟

 گفت: همان کسی که پیغمبر آخرالزّمان را غسل داده!

 گفتم: عجبا! چه ادّعایی می‌کنی؟! پیغمبر آخرالزّمان را وصیّش علیّ بن ابی‌طالب غسل داد!

 گفت: مرا هم او غسل می‌دهد!

 گفتم: تو اینجا هستی و او در مدینه است!

 گفت: مهم نیست، وقتی من از دار دنیا رفتم لب‌های من و چانۀ مرا ببند و یک قطیفه روی من بکش، منتظر باش یک صدایی مثل اینکه چیزی از بلندی به زمین می‌افتد خواهی شنید، در را باز کن علیّ بن ابی‌طالب داخل می‌شود.

 زاذان می‌گوید: سلمان شهادتین بر زبان جاری کرد و روحش به عالم قدس شتافت. طبق وصیّت او چانه و لب‌های او را بستم و قطیفه‌ای روی او کشیدم. چند لحظه نگذشت که دیدم صدایی آمد، در را باز کردم دیدم امیرالمؤمنین است، سلام کردم جواب ما را فرمود. فرمود: «ای زاذان! سلمان، بندۀ صالح پروردگار از دنیا رفت؟ عمرت دراز باد و خدا تو را توفیق بدهد. سلمان خوب برادری برای ما بود، پیغمبر خیلی سلمان را دوست داشت و چه بسیار اوقات در شب‌های تار از سلمان یاد می‌کرد.»

 عرض کردم: بله! چند لحظه پیش از دنیا رفت و با من چنین و چنان گفت. امیرالمؤمنین علیه السّلام با قنبر وارد شدند و قطیفۀ روی سلمان را کنار زدند، سلمان چشمان خود را باز کرد و تبسّمی به امیرالمؤمنین کرد و چشمان خود را بست. حضرت سلمان را غسل دادند، کفن کردند، دفن کردند و برگشتند به مدینه. مدّتی که آمدند و برگشتند همان مدّتی بود که در مدائن مشغول تجهیز و تکفین بودند. خیلی عجیب است!

 یکی از شعرای بزرگ عرب به نام ابوالفضل تمیمی می‌گوید:

وقتی من مدائح و فضائل امیرالمؤمنین را تعریف می‌کنم این افرادی که چشم آنها تنگ است و عقل آنها کوتاه، به من اعتراض می‌کنند که: چرا تو اینها را دربارۀ علی به شعر در می‌آوری؟ اینها نمی‌‌فهمند!

من این قضیّۀ سلمان فارسی را به شعر در آوردم، می‌گویند: مگر می‌شود که در چند لحظه علی مسافت بین مدینه و مدائن را طی کند و سلمان را تجهیز کند و مراجعت کند؟!

من به آنها می‌گویم: ای مرد با انصاف! قرآن خوانده‌ای یا نه؟

می‌گوید: بله!

به او می‌گویم: این آیۀ مبارکه را خوانده‌ای که وصیّ سلیمان تخت بلقیس را به کمتر از یک چشم به هم زدن ـ طبق نصّ آیۀ قرآن ـ از شهر سبا برای سلیمان حاضر کرد؟

می‌گوید: بله!

می‌گویم: سلیمان درجه‌اش عالی‌تر بود یا پیغمبر آخرالزمان؟!

می‌گوید پیغمبر آخرالزمان.

می‌گویم: پیغمبر آخرالزّمان که درجه‌اش بالاتر از سلیمان بود، وصیّ پیغمبر آخرالزّمان هم درجه‌اش عالی‌تر است از وصیّ سلیمان؟!

می‌گوید: بله!

می‌گویم: چگونه راضی هستی که بگویی وصیّ سلیمان تخت بلقیس را از شهر سبا به کمتر از یک چشم به هم زدن برای حضرت سلیمان حاضر کرد، ولی این را دربارۀ علیّ بن ابی‌طالب که به أشرفیّت او معترفی قبول نداری؟! یا از اصل و ریشه قرآن را انکار کن و بگو تمام این معجزاتی که در قرآن مجید به انبیا نسبت داده شده خرافات و اباطیل و خارج از تحقّق خارجی است؛ یا اگر دربارۀ انبیا قبول می‌کنی و دربارۀ وصیّ سلیمان قبول می‌کنی، دربارۀ وصیّ پیغمبر آخرالزّمان به طریق أولیٰ باید قبول کنی؛ زیرا که این مرد، أفضل و أشرف و أکمل از همۀ آن اوصیا بوده و آنچه خداوند به آنها از علوم عنایت کرده همه را به این مرد عنایت کرده است.

(این شاعر می‌گوید:) وقتی به اینجا می‌رسم، دیگر اینها نمی‌توانند جواب مرا بدهند، سرشان را در گریبان فرو می‌برند و به عوض جواب رنگ به رنگ عوض می‌کنند.[[22]](#footnote-22)

 آقا احتیاج به رنگ عوض کردن ندارد، اعتراف به حق کن و خلاص شو! اعتراف به حق کن، مقامات او را اعتراف کن، دیگر احتیاج ندارد که در گیر و دار برهان منطقی قرار بگیری و تو را طبق آیات قرآن بدین منوال محکوم کنند.

 امیرالمؤمنین علیه السّلام دارای مقام ولایت کبریٰ است و این معجزات و کرامات برای او بسیار نا چیز است. با وجود آن مقامی که از نقطۀ نظر ملکوتیّت دارد و آن صبر و حلم و گذشت و دیدۀ خدابین و گوش خدابین، دیگر این مسائل برای او چیزی نیست که انسان به عنوان کرامت و معجزه بیان کند.

## نگاه امیرالمؤمنین علیه السّلام به حکومت

 امیرالمؤمنین علیه السّلام از شهر انبار عبور می‌فرمود، در خیمۀ خود پیاده شد. بزرگان از اهل انبار، رؤسا و شیوخ برای دیدن حضرت آمدند و همه بیرون از خیمه منتظرند که یا آقا به آنها اجازۀ ورود بدهند یا اینکه خودشان بیایند بیرون و آنها آقا را ملاقات کنند. امیرالمؤمنین علیه السّلام هم در خیمه همین‌طور نشسته و مشغول پینه‌زدن به کفش خود است! مدّتی طول کشید تا بالأخره ابن‌عبّاس آمد و گفت:

یا علی! برای چه نشسته‌ای؟! قسم به خدا اگر بر خیزی و کار ما را اصلاح کنی برای تو بهتر است از پینه‌زدن این کفش، برخیز ببین بزرگان همه آمده‌اند و انتظار مقدم مبارک تو را دارند!

 امیرالمؤمنین به کلام پسرعمویش ابن‌عبّاس هیچ توجّه نکرد، کفش خود را وصله کرد. وقتی تمام شد این لنگه را گذاشت پهلوی آن لنگۀ دیگر و فرمود:

ای ابن‌عبّاس! این یک جفت کفش چه‌قدر قیمت دارد؟

 ابن‌عبّاس عرض کرد:

دِرهَمٌ أو أقلّ؛ یک درهم یا کمتر، یک تومان یا کمتر!

 حضرت فرمود:

به خدا قسم این خلافت و حکومتی که شما مرا به آن دعوت می‌کنید در نزد من از قیمت این یک جفت نعل پاره کمتر است؛ مگر اینکه قیام به حق کنم و داد را از ظالم بگیرم و حقّی را به مظلومی برسانم.[[23]](#footnote-23)

 اینها خیال می‌کردند امیرالمؤمنین هم می‌خواهد بر اساس حکومت مادّی و تشریفات مادّی بر مردم حکومت کند! این نیست. حکومت امیرالمؤمنین، حکومتِ الهی است و الاّ حکومت غیر الهی برای امیرالمؤمنین علیه السّلام چه قدر و قیمتی دارد؟!

## توصیف امیرالمؤمنین علیه السّلام توسّط احمد حنبل

 در نزد احمد بن حنبل ـ آن عالم بزرگ سنّی که یکی از ائمّۀ اربعۀ تسنّن است ـ جماعتی بودند که همه از بعضی از خلفا تعریف می‌کردند تا نوبت رسید به امیرالمؤمنین. گفتند: هیچ‌کس از علیّ بن ابی‌طالب تعریف نمی‌کند؟

 احمد بن حنبل سر برداشت گفت:

علی احتیاج به تعریف ندارد علی خودش معرِّف خود است، آن کسی که علی را تعریف کند به‌واسطۀ آن تعریف، خودش را تعریف کرده است، نه علی را. علی ما فوق تعریف است. این خلفای دیگر به‌واسطۀ وصول به مقام خلافت از خلافت زینت گرفتند؛ ولی علی که به خلافت رسید نه تنها از خلافت زینت نگرفت بلکه خلافت را زینت داد.[[24]](#footnote-24)

 آنها جهات نقص خود را به‌واسطۀ خلافت ترمیم می‌کردند؛ ولی علی جهات ناقص خلافت را به‌واسطۀ وجود مبارک و مقدّس خود ترمیم کرد،[[25]](#footnote-25) علی احتیاج به تعریف ندارد. صدای علی در آسمان‌ها بلند است، در عالم ملکوت بلند است، در عالم زمین بلند است، هر جای دنیا را که بروید و بگردید شعاع نور اوست که تابیده است.

 زمخشری عالم بزرگ سنّی‌مذهب می‌گوید:

تعجّب می‌کنم از علیّ بن ابی‌طالب که در تمام دوران حیات و بعد از حیاتش، دو دسته از مسلمین کوشیدند که اسم او را از سر زبان‌ها بیاندازند، یکی دوستانش و یکی دشمنانش؛ دشمنانش از روی حقد و کینه و بغض، و دوستانش از ترس و خوف که اگر زبانشان به ذکر علی گویا می‌شد جانشان در خطر بود. این دو دسته اسم علی را مخفی کردند، فضایل و محامد علی را همۀ طوائف مسلمین از دوست و دشمن مخفی کردند، در عین حال فضایل او خافِقَیْن را گرفته؛ یعنی شرق و غرب عالم را پر کرده است.[[26]](#footnote-26)

## علی، زینت‌بخش تاریخ اسلام

 هر کتابی را که باز کنید از کتب شیعه و سنّی از صدر اسلام تا آن وقتی که پیغمبر از دار دنیا رفت، حتّی در زمان خلافت خلفای جور و در زمان حکومت ظاهری امیرالمؤمنین، هر نقطۀ درخشان و ستارۀ تابناکی که در تاریخ اسلام است برای امیرالمؤمنین است، هر علمی که تراوش کرده برای علی است، هر قضاوتِ به حقّی که بوده برای علی است، هر رأی صحیحی که بوده برای علی است، نهج البلاغه در دست است برای علی است، آن مجاهدات و زحماتی که در زمان حیات پیغمبر کشید همه برای علی است، اصلاً علی زینت‌بخش تاریخ اسلام، زینت‌بخش شریعت اسلام، و قوام نبوّت پیغمبر ما است؛ این را زمخشری می‌گوید. آن‌وقت چگونه این مرد بزرگ با تمام این فداکاری‌ها و زحمات و لطمات، در اثر بغض و کینه و حبّ ریاستِ افرادی، باید مصائب و مشکلاتش از همۀ امّت بیشتر باشد؛ عیناً به موازات پیغمبر اکرم که فرمود: «هیچ پیغمبری را مثل من اذیّت نکردند!»؛[[27]](#footnote-27) هیچ امامی را هم مثل امیرالمؤمنین اذیّت نکردند، حتّی سیّدالشّهدا، حتّی حضرت امام حسن؛ چون اذیّت آنها در یک محدودۀ خاصّی بوده ولی اذیّت‌های امیرالمؤمنین خیلی عجیب بوده است![[28]](#footnote-28)

## مظلومیّت امیرالمؤمنین علیه السّلام در میان یاران خود

 امیرالمؤمنین از دست دوست و دشمن آزار دید، دشمنش معاویه است که می‌رود بر فراز منبر و خطبه می‌خواند، بیت‌المال مسلمین را جمع می‌کند و به سرهنگان و یاران خود قسمت می‌کند، نیمی از ممالک اسلام را زیر یوغ خود درآورده، اسلام را واژگون کرده، کفر را به لباس اسلام به مردم می‌خوراند و برای إطفاءِ نور امیرالمؤمنین از هیچ سعی و کوششی دریغ ندارد. و امّا اصحاب آن حضرت؛ مردمان سست، کم‌فکر و بی‌اراده. در خطبه‌ها حضرت می‌فرماید:

وَ لَقَد مَلَأتُم صَدْری قیحًا؛[[29]](#footnote-29) «وای بر شما! سینۀ مرا پر از چرک و خون کردید، مرا خسته کردید.»

 هرچه شما را دعوت به جهاد می‌کنم می‌گویید: «هوا سرد است، صبر کن هوا برگردد!» باز دعوت می‌کنم می‌گویید: «هوا گرم است، بگذار هوا تکانی بخورد!» امروز می‌گویید: «خرماهایمان رسیده!» فردا می‌گویید: «می‌خواهم انبار کنم!» هر روز بهانه‌‌ای می‌آورید.

فَواللَه ما غُزیَ قَومٌ فی عُقرِ دارِهِم إلّا و قَد ذَلّوا؛[[30]](#footnote-30) «سوگند به پروردگار که هیچ طائفه‌ای در خانه‌های خود مورد حملۀ دشمن قرار نمی‌گیرد الاّ اینکه ذلیل می‌شوند.»

 برخیزید و برای إحیای اسلام و از بین بردن این مرد منکوس (معاویه) که جز ریاست و حکومتِ بر مردم هیچ داعیه‌ای ندارد حرکت کنید!

 حضرت لشکر تشکیل می‌داد، حرکت می‌داد، همین‌ها مخالفت می‌کردند، همین‌ها چون و چرا می‌کردند، همین‌ها به امامشان دستور می‌دادند: «یا علی! امروز صلاح است چنین کنی؛ یا علی! امروز فلان کار را نکن؛ یا علی! از اینجا حرکت کنیم؛ یا علی! این جنگ را یک ماه تأخیر بینداز؛ یا علی! الآن موقع صلح است، معاویه قرآن بالای نیزه کرده بیا صلح کن والاّ خود ما زیر شمشیر قطعه قطعه‌ات می‌کنیم!»[[31]](#footnote-31) بزرگ‌ترین مصیبت دشمن داخلی است، امیرالمؤمنین از این دشمن‌ها داشت که شب‌ها در میان نخلستان فریاد می‌زد:

پروردگارا! چه اندازه من از این امّت اذیّت کشیدم و مرا خسته کردند؛ عیناً مانند زن‌هایی که دوست دارند در میان حجله بنشینند و خود را آرایش کنند، اینها هم افرادی هستند که دوست دارند در خانه‌های خود بنشینند و از پرده‌نشینی تجاوز نکنند و از حقوق خود دفاع نکنند و برای حیات و ناموس دین خود و کیانِ شریعت و آیین خود قدمی برندارند![[32]](#footnote-32)

 روز به روز زحمات امیرالمؤمنین علیه السّلام زیاد می‌شد،[[33]](#footnote-33) تا هنگامی که لشکری صد هزار نفری به ریاست ده نفر از بزرگان از اصحاب و اولاد خود مجهّز کرد؛ ده هزار نفر به ریاست امام حسن، ده هزار نفر به ریاست امام حسین، ده هزار نفر به ریاست محمّد بن حنفیّه، ده هزار نفر به ریاست قیس بن سعد بن عُباده، ده هزار نفر به ریاست ... تا همین‌طور حمله کند برای از بین بردن معاویه و پاک کردن زمین از این جسم منکوس و شخص منحوس که اسلام را واژگون کرد و تاریخ اسلام را عوض کرد.

 در همین موقع بود که تیغ ابن‌ملجم مرادی در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان هنگام طلوع سپیدۀ صبح بر فرق نازنینش خورد، تمام نقشه‌های امیرالمؤمنین عقیم شد، یک تیغ و این همه شکست! ابن‌ملجم چه جنایتی کرد؟ بی‌جهت نیست که پیغمبر اکرم او را أشقی‌الآخرین قلمداد کرده،[[34]](#footnote-34) تیغ ابن‌ملجم امیرالمؤمنین را کشت، هدف امیرالمؤمنین را از بین برد، صد هزار لشکر به‌واسطۀ شهادت امیرالمؤمنین متوقّف شدند، معاویه از شام حرکت کرد و با امام حسن جنگ کرد و داستان مفصّل است که چه قِسم زحمات امیرالمؤمنین به‌واسطۀ شهادت آن حضرت و این تیغ از بین رفت.

## روضۀ حضرت

 امیرالمؤمنین علیه السّلام افتاد در محراب، امام است، قلب عالم امکان است. مصیبت آن حضرت در جمادات اثر کرد، دریاها به خروش آمد، زمین لرزید، باد‌های سیاه می‌وزید، درهای مسجد کوفه به هم می‌خورد، جبرائیل صدا می‌زند:

تهدَّمَت و اللَه أرکانُ الهُدیٰ و انْطَمَست واللَه أعلامُ التُّقیٰ وَ انْفَصَمتِ العُروَةُ الوُثقیٰ؛ «قسم به خدا که ستون‌های ایمان متزلزل شد، ستارۀ درخشان مقام ولایت تاریک شد، ریسمان ولایت پاره شد!»

قُتِلَ ابنُ عَمِّ المُصطَفیٰ، قُتِل الوَصِیُّ المُجتَبیٰ،‌ قُتِلَ علیٌّ المُرتَضیٰ؛ قَتَلَهُ أشقیٰ الأشقیاءِ؛[[35]](#footnote-35) «ای اهل عالم! پسرعموی مصطفیٰ را کشتند، وصیّ مجتبیٰ را کشتند، علیّ مرتضیٰ را کشتند.»

 این صدای جبرائیل همۀ کوفه را گرفت، زن و مرد از خانه‌ها به طرف مسجد دویدند، مسجد کوفه به فاصلۀ چند لحظه مملوّ از جمعیّت و غوغا شد، همه لطمه به صورت می‌زدند و با مشت به سرهای خود می‌کوبیدند و صدا می‌زدند: وا اماماه! وا علیّاه! وا محمّداه!

 حضرت امام حسن و امام حسین خود را به محراب رساندند، دیدند پدرشان به روی خاک افتاده و خاک‌ها را بر می‌دارد و بر فرق سر می‌گذارد و می‌گوید:

﴿مِنۡهَا خَلَقۡنَٰكُمۡ وَفِيهَا نُعِيدُكُمۡ وَمِنۡهَا نُخۡرِجُكُمۡ تَارَةً أُخۡرَىٰ﴾.[[36]](#footnote-36)

 حضرت امام حسن علیه السّلام سر پدر را با عبایی محکم بست؛ ولی باز از زیر آن عبا، خون جاری بود. ابوجُعده و جماعتی از اصحاب هرچه می‌خواستند حضرت را بلند کنند با مردم نماز بخواند ـ چون آن نمازی که ضربت ابن‌ملجم در آن واقع شد، نافلۀ صبح بود و حضرت هنوز نماز صبح را نخوانده بودند‌‌ ـ هرچه حضرت را بلند می‌کنند و زیر بغل حضرت را می‌گیرند، حضرت می‌افتد روی زمین.

 آقا فرمودند:

 ای حسن جان، با مردم نماز بخوان! حضرت امام حسن ایستادند و با مردم مشغول نماز شدند و امیرالمؤمنین علیه السّلام نماز خود را نشسته بجا آوردند. وقتی نماز امام حسن تمام شد دید پدر بیهوش روی زمین افتاده، سر امیرالمؤمنین را به دامن گرفت و خیلی حضرت گریه می‌کرد، امیرالمؤمنین چشمان خود را باز کرد گفت:

 ای حسن جان! چرا گریه می‌کنی؟ من راحت شدم، من راه بهشت در پیش دارم، این‌قدر گریه نکن! اینک جدّ تو پیغمبر مصطفیٰ، مادر تو فاطمۀ زهرا، جدّۀ تو خدیجۀ کبریٰ، عمّ تو حمزۀ سیّدالشّهدا، همه حاضرند و می‌گویند: ”علی بشتاب به‌سوی ما!“ چرا این‌قدر خود را ناراحت می‌کنی؟ این‌قدر گریه نکن!

 حضرت امام حسن عرض کردند:

 پدرجان! کمر ما را شکستی، این مصیبت تو واللَه اگر بر کوه‌ها وارد می‌شد آنها را متلاشی می‌کرد. به خدا قسم گویی من گریه را برای مصیبت تو آموخته‌ام!

 سر و اطراف بدن حضرت را گرفتند و آوردند در وسط مسجد کوفه، حضرت امام حسن عرض کرد:

 پدر جان! چه کسی این ضربت را به شما زده است؟

 آقا فرمودند:

ابنُ‌الیَهودیّة؛ «فرزند زن یهودی ابن‌ملجم مرادی!»

 ‌هوا کم کم روشن می‌شود امیرالمؤمنین اشاره کرد که الآن ابن‌ملجم را از باب کِنده که یکی از درهای مسجد کوفه است وارد می‌کنند. مردم متوجّه آن باب شدند دیدند ابن‌ملجم مرادی را دست‌بسته آوردند و جماعتی اطراف او را گرفته‌اند.

 حذیفۀ نخعی شمشیر از غلاف بیرون کشیده و جلو حرکت می‌کند، مردم را می‌شکافد، کوچه می‌دهد تا اینکه ابن‌ملجم را خدمت امیرالمؤمنین بیاورد. ابن‌ملجم که در میان این جمعیّت می‌آمد مردم او را لعن می‌کردند، سب می‌کردند، آب دهان بر صورتش می‌انداختند و می‌گفتند: «امام را کشتی! امیرالمؤمنین را کشتی! او چه گناهی کرده بود؟ امام متّقیان و امیرمؤمنان بود! به خدا قسم کار بزرگی کردی ای ابن‌ملجم!»

 او ساکت بود و هیچ نمی‌گفت تا اینکه حذیفه او را خدمت امام حسن آورد. امیرالمؤمنین علیه السّلام در وسط مسجد بیهوش است، حضرت امام حسن رو کرد به ابن‌ملجم:

 ای ابن‌ملجم! ای دشمن خدا! ای مورد لعن و طرد پروردگار! پدرم برای تو بد امامی بود؟ جزای تو را زیاد نکرد؟ چرا دست به این جنایت دراز کردی؟

 هیچ جواب نمی‌گفت.

 امیرالمؤمنین علیه السّلام به ‌هوش آمدند، حضرت امام حسن عرض کرد:

 پدر جان! دشمن تو را گرفته‌اند، بسته‌اند و آورده‌اند. دربارۀ او چه حکم می‌کنی؟

 امیرالمؤمنین با گوشۀ چشم نظری به ابن‌ملجم کردند، گفتند:

 ای ابن‌ملجم! به خدا قسم کار بزرگی انجام دادی و دست به کار عظیمی زدی. ‌آیا من برای تو بد امامی بودم؟ آیا دربارۀ تو احسانِ زیاد نکردم؟ تو را مقدّم نداشتم؟ مورد مرحمت قرار ندادم؟ این بود جزای من از امامت؟!

 و ابن‌ملجم هیچ جواب نمی‌داد.

 امام حسن عرض کرد:

 پدر جان! چه دستور می‌دهی در مورد این؟

 امیرالمؤمنین فرمود:

 ای فرزند من! ای حسن جان! با اسیر خود مدارا کن! نمی‌بینی چشم‌های او چگونه از ترس و اضطراب در حدقه می‌گردد و قلب او در اضطراب است؟!

 ای حسن جان! از غذایی که می‌خورید به او بدهید! از آب و آشامیدنی‌ای که می‌نوشید به او بدهید! او را گرسنه و تشنه نگذارید! حضرت امام حسن عرض کرد:

 پدر جان! این ملعون و شقی تو را کشته، دل ما را به درد آورده و تمام مؤمنین و مسلمین را مصیبت‌زده کرده؛ ولی تو دربارۀ او سفارش می‌کنی؟!

 حضرت فرمود:

ای حسن جان! مگر تو نمی‌دانی، آخر ما خاندان رحمتیم؟![[37]](#footnote-37)

﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ﴾.[[38]](#footnote-38)

 نَسئَلُک اللَهمَّ وَ نَدعوک وَ نُقسِمُ عَلَیک بِمُحَمَّدٍ وَ عَلیٍّ وَ فاطِمَةَ وَ الحَسَنِ وَ الحُسَینِ وَ التِّسعَةِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ مِن ذُرّیّةِ الحُسَین، وَ بِاسمِک العَظیمِ الأعظَمِ الأعَزِّ الأجَلِّ الأکرَمِ یا اللَه...

 خدایا ما را بیامرز، از همۀ گناهان ما بگذر، ما را از شیعیان حقیقی امیرالمؤمنین قرار بده، از انوار ولایتش بیش از این در دل‌های ما وارد کن، قدم‌های ما را در صراط مستقیم ثابت بدار، در این حضائض و فِتن آخرالزّمان آنی ما را به خود وامگذار، در این ایّام و لیالی متبرکۀ قدر از بهترین نفحات خزائن جودت به ما روزی بفرما، در هر خیری که محمّد و آل محمّد را داخل کردی ما را داخل بفرما، و از هر سوئی که آنها را محفوظ داشتی ما را محفوظ بدار، مرضای ما شفا بده، موتای ما بیامرز، ذوی‌الحقوق از ما راضی بگردان، دست ولای ما از دامان ائمّۀ اطهار کوتاه مکن، قرآن و عترت را ملازم ما تا روز قیامت قرار بده، روز قیامت از شفاعتشان ما را محروم مفرما، خدایا فرج امام زمان ما را نزدیک بگردان، چشمان ما را به جمالش منوّر بفرما.

 و عَجِّلِ اللَهمَّ فی فَرَجِ مَولانا صاحِبَ الزَّمان

1. سوره فاطر (٣٥) آیه ٣٢. امام شناسی، ج ٤، ص ٩:

«سپس این کتاب را به بندگان برگزیدۀ خود به عنوان ارث سپردیم، بعضی از آنها به نفس خود ظلم کردند و بعضی راه عدالت و میانه‌روی پیمودند و بعضی به‌واسطۀ اعمال خیر، گوی سبقت را از همگان به اذن خدا ربودند؛ و این همان مقام فضل بزرگ الهی است.» [↑](#footnote-ref-1)
2. جهت اطلاع بیشتر بر کیفیّت شق القمر رجوع شود به المیزان فی تفسیر القرآن،‌ ج ١٩، ص ٦٠. [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره آل‌عمران (٣) آیه ٤٩. [↑](#footnote-ref-3)
4. جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به شرح فصوص الحکم قیصری، ص ١٤٥. [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره نساء (٤) آیه ٤١. [↑](#footnote-ref-5)
6. مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ابن‌شهرآشوب، ج ‌٣، ص ٢٤٧؛ بحار الأنوار، ج ٣٩، ص ٥٦. این مضمون در بسیاری از مجامع روایی آمده است، رجوع شود به روح مجرّد، ص ٦٨٤. [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره إخلاص (١١٢) آیه ١. [↑](#footnote-ref-7)
8. حِلیَة الأولیاء، ج ١، ص ٦٨: «لا تَسُبّوا عَلیًّا فإنّه مَمسوسٌ فی ذاتِ الله تعالیٰ.»

این کلام پیغمبر: «فإنّه مَمسوسٌ ـ الخ» در جواب شکایت از نحوۀ تقسیم غنائم و... است. نحوۀ قرائت امیرالمؤمنین علیه السّلام فقط در الإرشاد، ج ‌١، ص ١١٦ چنین ذکر شده است:

«فَقالَ النَّبیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم لِبَعضِ مَن کانَ مَعَهُ فی الجَیشِ: ”کَیفَ رَأیتُم أمِیرَکُم؟“ قالُوا: ”لَم نُنکِر مِنهُ شَیئًا إلّا أنَّهُ لَم یَؤُمَّ بِنا فی صَلاةٍ إلّا قَرَأ بِنا فیها بِ‍ ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَهُ أَحَدٌ﴾.“ فَقالَ النَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”سَأسألُهُ عَن ذَلِکَ.“ فَلَمّا جاءَهُ قالَ لَهُ: ”لِمَ لَم تَقرَأ بِهِم فِی فَرائِضِکَ إلّا بِسورَةِ الإخلاصِ؟“ فَقالَ: ”یا رسولَ‌الله، أحبَبتُها.“ قالَ لَهُ‌ النَّبیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”فَإنَّ اللهَ قَد أحَبَّکَ کَما أحبَبتَها.“ ثُمَّ قالَ لَهُ: ”یا عَلیُّ! لَولا أنَّنی أُشفِقُ أن تَقولَ فیکَ طَوائِفُ ما قالَتِ النَّصارَیٰ فی عِیسَی ابنِ‌مَریَمَ، لَقُلتُ فیکَ الیَومَ مَقالًا لا تَمُرُّ بِمَلَإٍ مِنهُم إلّا أخَذُوا التُّرابَ مِن تَحتِ قَدَمَیک‌!“»

ترجمه: «پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به بعضی از افرادی که در لشکر امیرالمؤمنین علیه السّلام بودند فرمود: ”امیر خود را چگونه دیدید؟“ گفتند: ”هیچ امر غریب و غیرعادی از او ندیدیم جز آنکه نمازی را با ما به جماعت نخواند مگر اینکه سورۀ ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَهُ أَحَدٌ﴾ را در آن می‌خواند.“ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ”به زودی راجع به این مسئله از وی پرسش خواهم نمود.“ وقتی امیرمؤمنان علیه السّلام خدمت آن حضرت رسیدند، فرمود: ”چرا در فرائضت فقط سورۀ اخلاص را برای آنان می‌خواندی؟“ حضرت عرض کرد: ”یا رسول‌الله! این سوره را دوست داشتم.“ رسول خدا به او فرمود: ”به درستی که خداوند نیز تو را دوست می‌داشت همان‌طوری که تو این سوره را دوست می‌داشتی. یا علی! اگر من نگران آن نبودم که طوائفی از امّت من دربارۀ تو بگویند آنچه را که نصاریٰ راجع به عیسی بن مریم گفتند؛ هر‌آینه امروز دربارۀ تو کلامی را می‌گفتم که به پیرو آن، تو بر هیچ دسته و جمعیّتی از مردم عبور نمی‌کردی مگر اینکه خاک زیر گام‌هایت را برای برکت می‌ربودند.“» (محقّق)

 جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ‌٦، ص ٦٩ ـ ٧٧. [↑](#footnote-ref-8)
9. ینابیع المودّة، القندوزی، ج ‌٢، ص ١٨٧:

«و عن أبی‌سعید: خَطَبَنا النَّبیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم و قال: ”أیُّها النّاسُ، لا تَشکوا عَلیًّا! فوَ اللهِ إنّه لأخشَنُ فی ذات الله تعالیٰ!“ أخرجه أحمد.» و مصادر دیگر.

جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ‌٦، ص ٦٩ ـ ٧٧. [↑](#footnote-ref-9)
10. بحار الأنوار، ج ‌١٠٧، ص ٣١. [↑](#footnote-ref-10)
11. امام شناسی، ج ‌٦، ص ٦٩:

«در ینابیع المودّة (طبع اسلامبول، سنۀ ١٣٠١)، ص ٢١٦، از کعب بن‌عُجرة مرفوعاً آورده است که: ”إنَّ عَلیًّا مَخشون فی ذاتِ الله تعالیٰ‌.“\*»

\* در ینابیع (طبع اسوه)، ”مَخشوشن“ آورده است و در إحقاق الحق (الشّوشتری)، ج ‌٢٠، ص ٢٤٧:

«...منها حدیث کعب بن‌عجرة رواه جماعةٌ من أعلام العامّة فی کتُبهم، منهم العلّامة حسام الدّین المردی الحنفی فی آل محمّد، ص ١٢٥، نسخة مکتبة السّید الاشکوری، قال:

روی الامام أحمد بن حنبل فی المناقب و أخرجه أبوعمر، هما بالاسناد عن کعب ابن‌عجرة و عن ابن‌عباس مرفوعًا: ”أنّ علیًّا مَخشونٌ فی ذات الله تعالیٰ.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-11)
12. حلیة الأولیاء، ج ١، ص ٦٦؛ کنز العمّال، ج ١١، ص ٦١٧. جهت اطّلاع بیشتر از مصادر دیگر عامّه رجوع شود به إحقاق الحقّ، ج ‌٢٢، ص ٢٦٧. [↑](#footnote-ref-12)
13. رجوع شود به امام شناسی، ج ٤، درس چهل و ششم تا پنجاه و یکم. [↑](#footnote-ref-13)
14. شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ١، ص ٢٢. [↑](#footnote-ref-14)
15. مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ٢١، ص ٩١. [↑](#footnote-ref-15)
16. لازم به ذکر است که ابن‌ابی‌الحدید در روضة المختارة (قصائد علویّات سبع)،\* ص ١٤٠، در ضمن قصیده‌ای تصریح به چهل و چهار نفر کرده است. البته در دلائل النّبوّة، ج ‌٤، ص ٢١٢؛ کنز العمّال، ج ١٣، ص ١٣٦ و دیگر مصادر چهل نفر ذکر شده است. (محقّق)

\* کتاب روضة المختارة شامل هفت قصیدۀ زیبا در مدح امیرالمؤمنین علیه السّلام است که ابن‌أبی‌الحدید سروده و به قصائد علویّات سبع شهرت دارد. (محقّق) [↑](#footnote-ref-16)
17. مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ‌٢١، ص ٤٣٦؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ٥، ص ٧؛ ج ٢٠، ص ٣١٦. [↑](#footnote-ref-17)
18. مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمیرالمؤمنین علیه السّلام، ص ١٧٠؛ مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ‌٢١، ص ٤٣٦: «قال علیّ بن أبی‌طالب کرّم الله وجهه: ”وَاللهِ ما قَلَعتُ بابَ خَیبَرَ بقوّةٍ جَسَدانیّة ولکن بقوّةٍ رَبّانیّة“»؛

شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ‌٥، ص ٧: «قول علی: ”وَالله ما قَلَعتُ بابَ خَیبَرَ بقُوَّةٍ جَسَدانیّة بل بقُوّةٍ إلهیّة.“» [↑](#footnote-ref-18)
19. جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ‌٤، ص ٣٤. [↑](#footnote-ref-19)
20. ینابیع المودّة، ج ‌١، ص ٣٩٣. المناقب، خوارزمی، ص ٣١١؛ کفایة الطّالب، گنجی شافعی، ص ٢٦٤؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ٩، ص ١٦٨، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-20)
21. مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ابن‌شهرآشوب، ج ‌٢، ص ٣٠١. [↑](#footnote-ref-21)
22. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به امام شناسی، ج ٤، ص ٣٥. [↑](#footnote-ref-22)
23. الإرشاد، ج ١، ص ٢٤٧؛ منتهی الآمال، ص ١٠٩، با مختصری اختلاف در لفظ.

جهت اطّلاع پیرامون این مطلب رجوع شود به امام شناسی، ج ٢، ص ١٤٠. [↑](#footnote-ref-23)
24. تاریخ بغداد، ج ١، ص ١٤٥:

«أخبَرَنی عبدُالله بنُ أحمدَ بنِ حنبلٍ قال: کُنتُ بینَ یَدَی أبی جالسًا ذاتَ یوم فجاءَت طائفةٌ من الکَرخیّین فذکروا خلافةَ أبی‌بکرٍ وخلافةَ عُمَرَ بنِ الخطاب وخلافةَ عثمانِ بن عفّان؛ فأکثروا. و ذَکَروا خلافةَ علیِّ بن أبی‌طالب و زادوا فأطالوا فرفع أبی رأسَه إلیهم فقال: ”یا هؤلاء! قد أکثَرتُم القولَ فی علیٍّ و الخلافةِ، والخلافةِ وعلیٍّ؛ إنَّ الخلافةَ لم تُزَیِّن عَلیًّا بل علیٌّ زَیَّنَها.“»

تاریخ دمشق (ابن‌عساکر)، ج ‌٤٢، ص ٤٤٦؛ المنتظم، ج ‌٥، ص ٦٢.

رجوع شود به امام شناسی، ج ٢، ص ٣٨ (اجتماع صفات متضادّه در امیرالمؤمنین علیه السّلام.‌) [↑](#footnote-ref-24)
25. این قسمت توضیح ابن‌ابی‌الحدید ـ در شرح نهج البلاغه، ج ١، ص ٥١ ـ است راجع به قول احمد:

«و هذا الکلامُ دالٌّ بِفَحواه و مفهومِه علیٰ أنّ غیرَه ازدادَ بالخلافة و تَمَّمَت نقصَه، و أنَّ علیًا علیه السّلام لم یکن فیه نقصٌ یَحتاجُ إلیٰ أن یُتَمَّمَ بالخلافة، و کانت الخلافةُ ذاتَ نقصٍ فی نفسها فتَمَّ نقصُها بولایته إیّاها.» [↑](#footnote-ref-25)
26. این سخن نحوی معروف، خلیل بن احمد است. (محقّق)

نور ملکوت قرآن، ج ‌٣، ص ١٩٤:

«مامقانی گوید: چقدر خوب خلیل عَروضیّ نحویّ، این مطلب را بیان کرده است؛ چون از او پرسیدند: ”ما تقولُ فی علیِّ بنِ أبی‌طالبٍ علیه السّلام؟! تو دربارۀ علیّ بن ابی‌طالب چه می‌گویی؟!“ در پاسخ بدین عبارت گویا شد: ”ما أقولُ فی حَقِّ امْرِیٍ کَتَمَت مَناقِبَهُ أولِیاؤُهُ خَوفًا، و أعداؤُهُ حَسَدًا؛ ثُمَّ ظَهَرَ مِن بَینِ الکَتمَینِ ما مَلَأَ الخافِقَینِ؟! من چه بگویم دربارۀ مردی که دوستانش مناقبش را پنهان داشتند از ترس دشمنان، و دشمنانش پنهان داشتند از حسد و عداوت؛ و معذلک در ما بین این دو گونه پنهانی، مناقب او مشرق تا مغرب عالم را پر کرده است؟!“»\*

البتّه این قول به شافعی هم نسبت داده شده است. \*\*

\* تنقیح المقال (طبع رحلی)، ج ٢، ص ٢٦٤.

 \*\* مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمیرالمؤمنین علیه السّلام، ص ١٧١. (محقّق) [↑](#footnote-ref-26)
27. رجوع شود شود به ص ٥٤. [↑](#footnote-ref-27)
28. المناقب، خوارزمی، ص ٣٠٣؛ حلیة الأولیاء، ج ١، ص ٦٦؛ امام شناسی، ج ١١، ص ٢٨٥:

«و قد دَعَوتُ له فَقُلتُ: ”اللهُمَّ اجْلُ قَلبَهُ و اجْعَل رَبیعَهُ الإیمانَ بِک!“

قالَ: ”قَد فَعَلتُ ذَلِک؛ غَیرَ أنّی مُختَصُّهُ بِشَی‌ءٍ مِنَ البَلاءِ لَم أختَصَّ بِهِ أحَدًا مِن أولیائی.“

”پیغمبر می‌گوید: من برای علی دعا کردم و گفتم: بار پروردگارا! دل او را روشن کن، و بهار و ربیع و طراوت او را ایمان به خودت قرار ده!

خداوند گفت: من این را دربارۀ علی کردم؛ ولیکن من او را به گونه‌ای از بلایا و فتن و امتحانات خود مبتلا می‌کنم که اختصاص به او دارد و هیچ‌یک از اولیای خودم را بدین‌گونه از بلایا اختصاص نداده‌ام!“» [↑](#footnote-ref-28)
29. نهج البلاغة، ج ١، ص ٧٠. [↑](#footnote-ref-29)
30. همان، ص ٦٨. [↑](#footnote-ref-30)
31. وقعة صفّین، ص ٤٩٠:

«فَجاءَهُ زُهاءُ عِشرِینَ ألفًا مُقَنِّعِینَ فِی الحَدِیدِ شاکِی السِّلاحِ، سُیُوفُهُم عَلَی عَواتِقِهِم و قَدِ اسوَدَّت جِباهُهُم مِنَ السُّجُودِ یَتَقَدَّمُهُم مِسعَرُ بنُ فَدَکِیٍّ و زَیدُ بنُ حُصَینٍ و عِصابَةٌ مِنَ القُرّاءِ الَّذِینَ صارُوا خَوارِجَ مِن بَعدُ، فَنادَوهُ بِاسمِهِ لا بِإمرَةِ المُؤمِنِینَ: ”یا عَلِیُّ! أجِبِ القَومَ إلَی کِتابِ اللهِ إذ دُعِیتَ إلَیهِ و إلّا قَتَلناکَ کَما قَتَلنا ابنَ‌عَفّانَ! فَوَاللهِ لَنَفعَلَنَّها إن لَم تُجِبهُم.“ فَقالَ لَهُم: ”وَیحَکُم! أنا أوَّلُ مَن دَعا إلَی کِتابِ اللهِ و أوَّلُ مَن أجابَ إلَیهِ، و لَیسَ یَحِلُّ لِی و لا یَسَعُنِی فِی دِینِی أن أُدعیٰ إلیٰ کِتابِ اللهِ فَلا أقبَلَهُ. إنِّی إنَّما أُقاتِلُهُم لِیَدِینُوا بِحُکمِ القُرآنِ فَإنَّهُم قَد عَصَوُا اللهَ فِیما أمَرَهُم و نَقَضُوا عَهدَهُ و نَبَذُوا کِتابَهُ، وَلَکِنِّی قَد أعلَمتُکُم أنَّهُم قَد کادُوکُم و أنَّهُم لَیسُوا العَمَلَ بِالقُرآنِ یُرِیدُونَ.“ قالُوا: ”فابعَث إلَی الأشتَرِ لِیَأتِیَکَ.“ و قَد کانَ الأشتَرُ صَبِیحَةَ لَیلِ الهَرِیرِ قَد أشرَفَ عَلَی عَسکَرِ مُعاوِیَةَ لِیَدخُلَهُ .»

 ترجمه: «وقتی قرآن‌ها را بر سر نیزه کردند نزدیک به بیست هزار تن مسلّح آهن‌پوش که شمشیرهایشان را بر شانه افکنده بودند و پیشانی‌هایشان از اثر سجود پینه بسته بود نزد حضرت آمدند. پیشاپیش آنان، مسعر بن فدکی و زید بن حصین و گروهی از قاریان که پس از آن از خوارج شدند حرکت می‌کردند. پس حضرت را فقط به نام ـ نه به عنوان امیرمؤمنان ـ صدا کردند و گفتند: ”ای علی! اینک که تو را به کتاب خدا خوانده‌اند به آن قوم پاسخ مثبت بده! وگرنه ما هم‌چنان‌که عثمان را کشتیم، تو را نیز می‌کشیم! به خدا سوگند اگر آنان را اجابت نکنی چنین خواهیم کرد.“ (امیرالمؤمنین علیه السّلام) فرمود: ”وای بر شما! من نخستین کسی هستم که به کتاب خدا دعوت کرده‌ و هم نخستین کسی هستم که بدان پاسخ داده‌ و برایم حلال نیست و در دینم نمی‌گنجد که به کتاب خدا خوانده شوم و آن را نپذیرم، من فقط از آن رو با آنها می‌جنگم که مطیع قرآن شوند؛ چون آنها از فرمانی که خدا به آنها داده سرپیچی کرده‌اند و پیمان الهی را شکسته‌اند و کتابش را به دور افکنده و رها کرده‌اند. لیکن شما را آگاه کردم که آنان اینک با شما نیرنگ می‌کنند و مردمانی نیستند که عمل کردن به قرآن را بخواهند.“ گفتند: ”کسی را به دنبال اشتر بفرست که نزدت آید.“ و این در حالی بود که اشتر بامداد شب هَریر، تقریباً بر سپاه معاویه چیره شده بود.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-31)
32. نهج البلاغة (عبده)، ج ١، ص ٦٨. جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ١٨، ص ٤٤٠ ـ ٤٤٢. [↑](#footnote-ref-32)
33. نور ملکوت قرآن، ج ٣، ص ٣٣١:

در آخرین هفتۀ عمر خود خطبه‌ای خواند که آخرین خطبه‌اش بود و در آن خطبه فرمود:

«”أینَ إخوَانی الَّذینَ رَکِبُوا الطَّریقَ و مَضَوا عَلَی الحَقِّ؟ أینَ عَمّارٌ؟ و أینَ ابنُ‌التَّیِّهانِ؟ و أینَ ذُوالشَّهادَتَینِ؟ و أینَ نُظَراؤُهُم مِن إخوانِهِمُ الَّذینَ تَعاقَدوا عَلَی المَنیَّةِ و أُبرِدَ بِرُءُوسِهِم إلَی الفَجَرَة؟“

 قالَ: ثُمَّ ضَرَبَ بِیَدِهِ عَلیٰ لِحیَتِهِ الشَّریفَةِ الکَریمَةِ، فَأطالَ البُکاءَ؛ ثُمَّ قالَ عَلَیهِ السَّلام:

”أوهِ! عَلیٰ إخوَانی الَّذینَ تَلَوُا القُرءَانَ فَأحکَموهُ و تَدَبَّروا الفَرضَ فَأقاموهُ. أحیَوُا السُّنَّةَ و أماتوا البِدعَةَ. دُعوا لِلجِهادِ فَأجابوا و وَثِقُوا بِالقائِدِ فَاتَّبَعوه.“»

«”کجا هستند برادران من که سوار بر مرکب راه حق شدند و طریق را به خوبی پیمودند؟ آنان که بر اساس حق گذشتند و جمیع اعمال و اقوالشان را بر این مدار قرار می‌دادند. عمّار کجاست؟ ابن‌تَیِّهان کجاست؟ خزیمهُ ذوالشّهادتین کجاست؟ امثال و نظایرشان کجا هستند که با مرگ عقد اخوّت بستند و با یکدیگر پیمان نهادند که تا حدّ شهادت و خوابیدن در بستر موت، دست از حمایت برندارند؟ آنان که شهید شدند و سرهای آنها را به نزد فجره و فسقه و جنایت‌کاران روزگار همچون معاویه بردند.“

در این حال دست خود را به محاسن مبارکش زد و گریۀ طولانی نمود؛ و پس از آن فرمود:

”آه! بر آن برادرانِ درگذشتۀ من که قرآن را تلاوت کردند و آن را استوار و محکم داشتند، و در واجبات تدبّر کردند و آنها را اقامه نمودند. سنّت را زنده کردند و بدعت را کشتند. به جهاد دعوت شدند و اجابت نمودند، و به قائد و رهبرشان وثوق داشتند و از او پیروی کردند!“

ثُمَّ نَادیٰ بِأعلیٰ صَوتِهِ: ”الجِهَادَ، الجِهَادَ! عِبادَ اللهِ! ألا و إنِّی مُعَسکِرٌ فِی یَومِی هَذَا؛ فَمَنْ أرادَ الرَّواحَ إلَی اللهِ فَلیَخرُج.“

و پس از آن با بلندترین فریاد خود ندا در داد: ”جهاد، جهاد! ای بندگان خدا! آگاه باشید که من همین امروز تهیّۀ سپاه می‌بینم و به‌سوی معاویه حرکت می‌کنم؛ هر کس می‌خواهد به‌سوی خدا برود، خارج شود.“»

«قالَ نَوفٌ: ”وَ عَقَدَ لِلحُسَینِ علیهِ السَّلامُ فی عَشرَةِ آلافٍ، و لِقَیسِ ابنِ‌سَعدٍ رَحِمَهُ اللهُ فی عَشرَةِ آلافٍ، و لأبی‌أیّوبَ‌الأنصاریِّ فی عَشرَةِ آلافٍ، و لِغَیرِهِم عَلَی أعدادٍ أُخَرَ و هُوَ یُریدُ الرَّجعَةَ إلَی صِفّین. فَما دارَتِ الْجُمُعَةُ حَتَّی ضَرَبَهُ المَلعونُ ابنُ‌مُلجَمٍ لَعَنَهُ اللهُ. فَتَراجَعَتِ العَساکِرُ، فَکُنّا کَأغنامٍ فَقَدَت راعِیَها تَختَطِفُها الذِّئابُ مِن کُلِّ مَکانٍ.“»

«نَوف بکالی گفت: ”در این حال برای حضرت امام حسین علیه السّلام پرچمی بست با ده هزار نفر، و برای قیس بن سعد بن عباده پرچمی با ده هزار نفر، و برای ابو‌ایّوب انصاری با ده هزار نفر، و برای غیر از اینها پرچم‌های دیگری. و اراده داشت به سرزمین صفّین برای جنگ با معاویه برگردد. هنوز جمعه ـ که روز خطبه و جماعت است ـ نرسیده بود که او را ابن‌ملجم ملعون با شمشیر زد. سپاه‌ها و عسکرها همه بازگشتند و ما مانند گوسفندانی شدیم که چوپانشان مفقود شده و گرگ‌ها از هر جانب آنها را می‌ربودند.“» [↑](#footnote-ref-33)
34. امام شناسی، ج ١٢، ص ١٩٨:

« اُسدالغابة، ج ٤، ص ٣٤ و ٣٥ در ضمن بیان احوال امیرالمؤمنین علیه السّلام. و نیز این روایت را در الصّواعق المحرقة، ص ٧٤ روایت نموده است، و صدر این حدیث را ابن‌سعد در طبقات (طبع بیروت)، ج ٣، ص ٣٥ ذکر کرده است. و نیز سبط بن جوزی در کتاب تذکرة الخواص، ص ٩٩ و ١٠٠ این روایت را از احمد بن حنبل در فضائل از وکیع، از قتیبة بن قدامۀ رواسی، از پدرش، از ضحّاک بن مزاحم، از علی علیه السّلام روایت کرده است. و نیز عبدالله بن احمد بن حنبل در کتاب زهد از پدرش با همین اسناد آورده است.» [↑](#footnote-ref-34)
35. منتهی الآمال، ج ‌١، ص ٤٢٤؛ بحار الأنوار، ج ٩، ص ٦٧١ ؛ ج ‌٤٢، ص ٢٨٢، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-35)
36. سوره طه (٢٠) آیه ٥٥. معاد شناسی، ج ٧، ص ٢٦٥:

«از زمین، شما را آفریدیم و در زمین باز می‌گردانیم؛ و از زمین برای بار دیگر بیرون می‌آوریم!» [↑](#footnote-ref-36)
37. بحار الأنوار، ج ‌٤٢، ص ٢٨٢ ـ ٢٨٨، نقل به اختصار. [↑](#footnote-ref-37)
38. سوره شعراء (٢٦) آیه ٢٢٧. [↑](#footnote-ref-38)